

یادداشت

نگاهی به رمان «سرباز ناساز» اثر ژیل مارشان

جنگ تمام می شود
اما زخم‌هامی ماند



لیلا عبدالهی

مترجم و منتقد

رمان «سرباز ناساز» تازه‌ترین اثر ژیل مارشان، نویسنده معاصر فرانسوی است که در تابستان ۲۰۲۲ منتشر شد و خیلی زود توجه خوانندگان و منتقدان ادبی را به خود جلب کرد. این رمان در سال جاری با ترجمه محمود گودزی از سوی نشر خوب به فارسی منتشر شده است. مارشان که پیش‌تر با آثاری چون «یکصد سالگی مردی که شبیه دنیس هابر بود» و «یک شب با آدولف» نامش را در فضای ادبیات فرانسه تثبیت کرده بود، این بار سراغ موضوعی رفته که شاید در نگاه اول بارها در ادبیات روایت شده باشد: جنگ جهانی اول. اما او با نگاهی شاعرانه و انسانی، کلیشه‌های رمان جنگی را کنار می‌زند و قصه‌ای روایت می‌کند که بیش از آنکه درباره میدان نبرد باشد، درباره عشق، زخم‌های روانی و جست‌وجوی هویت در دل ویرانی‌ها است.

داستان «سرباز ناساز» از دل خاک‌ریزها آغاز نمی‌شود، بلکه در بازگشت از جبهه شکل می‌گیرد. شخصیت اصلی، سربازی است که بخشی از بدنش را در جنگ از دست داده و با حافظه‌ای زخمی و روحی آزرده، مأموریتی غیرمنتظره به او سپرده می‌شود: یافتن سرنوشت هم‌زیمی به نام امیل ژوپلن که در بحبوحه نبرد ناپدید شده است. این جست‌وجو در ظاهر تلاشی برای روشن شدن سرنوشت یک سرباز گم‌شده است، اما به تدریج به سفری درونی بدل می‌شود؛ سفری در اعماق حافظه، عشق، فقدان و پرسش از معنای زندگی پس از تجربه مرگ و ویرانی. مارشان در خلال این روایت، لایه به لایه تصویر می‌کند که چگونه جنگ جهانی اول، حتی پس از پایان توپ و تفنگ، هنوز در جان بازماندگان ادامه دارد. نشر مارشان در این رمان ویژگی خاصی دارد. او به جای تمرکز بر جزئیات نظامی یا بازسازی تاریخی دقیق نبردها، از زبانی بهره می‌گیرد که هم ساده و روان است و هم شاعرانه و تأثیرگذار. روایت او غیرخطی است؛ از فلاش بک‌ها و خرده‌روایت‌ها استفاده می‌کند تا تصویر ذهنی و عاطفی شخصیت‌ها را عمیق‌تر کند. همین انتخاب روایی باعث می‌شود کتاب برای بعضی خوانندگان کمی چالش‌برانگیز باشد، اما در عوض تجربه‌ای عاطفی و ادبی برپار فراهم می‌کند. گویی مارشان آگاهانه خواسته است که خواننده نه صرفاً شاهد یک قصه جنگی، بلکه شریک یک سفر ذهنی و احساسی باشد.

یکی از جنبه‌های درخشان «سرباز ناساز»، پرداختن به مضمون عشق در میانه ویرانی است. جست‌وجوی سرباز برای یافتن امیل، به کشف داستانی عاشقانه منتهی می‌شود که در دل آتش جنگ زاده شده؛ عشقی که نه تنها نقطه مقابل خشونت و مرگ است، بلکه نیروی حیاتی برای بقا و بازسازی معنا به شمار می‌آید. این دوگانگی میان مرگ و عشق، ناامیدی و امید، خشونت و انسانیت، ستون اصلی رمان را تشکیل می‌دهد و باعث می‌شود خواننده پس از بستن کتاب، همچنان درگیر پرسش‌هایی بنیادین بماند. از منظر ادبیات تطبیقی، می‌توان گفت «سرباز ناساز» در ادامه سنتی قرار می‌گیرد که رمان نویسان قرن بیستم و بیست‌ویکم درباره‌ی جنگ دنبال کرده‌اند؛ سنتی که نه تنها تاریخ‌نگاری وقایع نظامی، بلکه واکاوی روان انسان و جامعه پس از جنگ را هدف قرار می‌دهد. اگر رمان‌ها کلاسیکی همچون «در جبهه غرب خبری نیست» یا مرگ یا وداع با اسلحه» همینگوی، وحشت و یوچی جنگ را با نگاهی رئالیستی بازنامه می‌کردند، نویسندگان معاصر نیز مسیرهای تازه‌ای یافته‌اند. برای مثال، پی‌ری کامپس، «دربار به قیامت» یا نثری پرکشش و دراماتیک، تراژدی جنگ و تأثیرات آن بر زندگی فردی و اجتماعی را روایت می‌کند. در همین مسیر، مارشان با بیانی شاعرانه و گاه سوررئالیستی، بر زخم‌های درونی و ناسازگاری روانی قهرمانانش تمرکز می‌کند. عنوان «ناساز» نیز استعاره‌ای است از ناهمخوانی میان گذشته خونین و تلاش برای بازگشت به زندگی عادی. موفقیت «سرباز ناساز» تنها در نقد‌ها و استقبال خوانندگان خلاصه نشد؛ این رمان در سال ۲۰۲۲ جایزه معتبر کتا‌فروشان فرانسه را از آن خود کرد؛ جایزه‌ای که هر سال توسط کتا‌فروش‌ان مستقل اهدا می‌شود و یکی از مهم‌ترین نشانه‌های محبوبیت و کیفیت ادبی به شمار می‌آید. افزون بر این، کتاب توانست چندین جایزه دیگر را از آن خود کند یا به مرحله نهایی آن راه یابد. «سرباز ناساز» را می‌توان یکی از برجسته‌ترین رمان‌های جنگی معاصر دانست؛ اثری که با قلمی روان و در عین حال پر از تصویرهای شاعرانه، از دل ویرانی‌های جنگ جهانی اول، قصه‌ای جهانی و زمانمند بیرون می‌کشد. جهانی از فقدان و اندوه، اما در عین حال سرشار از امید به عشق و انسانیت. این همان چیزی است که باعث می‌شود رمان مارشان نه فقط برای علاقه‌مندان ادبیات فرانسه یا تاریخ جنگ، بلکه برای هر خواننده‌ای که به پرسش‌های بنیادی انسان درباره معنا، هویت و امکان بازسازی پس از فاجعه می‌اندیشد، ارزشمند باشد. «سرباز ناساز» به ما

یادآوری می‌کند که حتی در زمانه ی تاریکی و مرگ، روایت عشق و همدلی می‌تواند راهی برای بازگشت به زندگی و بازآفرینی امید باشد.

یکشنبه

۲۷ • ۰۷ • ۱۴۰۴

۲۶ ربیع‌الثانی ۱۴۴۷ / ۱۹ اکتبر ۲۰۲۵

سال هشتم

شماره ۲۲۲۹

آرمان ملی – بیتا ناصر: مونا اختیاری، مترجم جوان آثار داستانی که بیشتر علاقه‌مندان او را با ترجمه عناوینی چون «تراویس» و «صدای آرچر» از میاشردین، «هوای او» و «جاذبه میان ما»، از بریتنی سی چری و «قسم به این زندگی»، اثر رنه کارلینو در آخرین تجربه خود، رمان «ماجرای جالب دافنه» اثر امیلی هنری را ترجمه کرده است؛ رمانی در ژانر عاشقانه و کم‌دی است که داستانی لطیف و انسانی از دو غریبه روایت می‌کند که بر اثر شکست‌های عشقی، به شکلی کاملاً ناخواسته مسیر زندگی‌شان به هم گره می‌خورد... اختیاری درباره‌اش می‌گوید: «این کتاب را یک‌روزه خواندم و هنوز تمام نشده غرق آن شور و هیجانی بودم که بعد از خواندن یک کتاب عالی تجربه می‌کنید.» این شما و این گپ‌وگفت کوتاهی که با این مترجم داشتیم.

«ماجرای جالب دافنه» از امیلی هنری، نویسنده آمریکایی عنوان رمانی عاشقانه است که این روزها با ترجمه شما و از سوی نشر آموت به بازار کتاب رسیده است. پیش از آنکه به داستان این اثر بپردازیم، از هنری و ویژگی‌های داستانی‌نویسی او بگویید.
امیلی هنری یک نویسنده جوان و پرطرفدار آمریکایی است که نوشتن را با کتاب‌های رده سنی نوجوانان آغاز کرد و چند سالی می‌شود که وارد حوزه رمان‌های عاشقانه شده است. او با نگاه تیزبینش در شکار جزئیات و نبوغ و استعدادی که در روایت آدم‌های معمولی دارد خیلی زود راهش را به لیست همیشگی‌های شما باز می‌کند. او از آن دسته نویسنده‌هایی است که اسمش برای خرید کتابش کافی است و از یک جایی به بعد دیگر واقعا به دنبال خلاصه داستان نمی‌رود. شخصیت‌های کتاب‌های امیلی هنری به شدت معمولی و در عین حال خیره‌کننده هستند و من فکر می‌کنم این موضوع به مهارت این نویسنده در پرداختن به جزئیات پیش پا افتاده‌ای برمی‌گردد که بیشتر ما اصلاً به آنها فکر نمی‌کنیم، اما وقتی هنری در کتاب‌هایش ما را با آن‌ها مواجه می‌کند مات و مبهور می‌مانیم. یکی دیگر از نقاط قوت برجسته قلم امیلی هنری دیالوگ‌نویسی هوشمندانه اوست که جذابیت شخصیت را چند برابر می‌کند و در کنار شوخی‌های گاه و بگاه و ظریفش به جان مخاطب می‌نشیند. کتاب‌های امیلی هنری ترکیب جالبی از کمدی ظریف و احساسات عمیق هستند و خیلی بعید است که در کنار حال خوشی که به شما می‌دهد، باعث نشود از زاویه دیگری به خود نگاه کنید.

❖ **برخی از مخاطبان «ماجرای جالب دافنه» از نثر، نوع روایت و دیدگاه هنری به عنوان نقطه تمایز آثار او یاد می‌کنند. نظر شما در این باره چیست؟**

به اعتقاد من این حرف درباره تمام آثار امیلی هنری صدق می‌کند. شاید بشود تمام عناوینش را زیر چتر رمان‌های عاشقانه قرار داد، اما هیچ دو اثرش را نمی‌توانید کنار هم بگذارید و با هم مقایسه کنید و بگویید این یکی بهتر است، چون هر کدام از آثارش دنیا و روح متمایز خود را دارند. نثر و دیدگاهی به آدم‌هایی برمی‌گردد که روایت می‌کند و آن قدر این آدم‌ها را خوب می‌شناسد و واقعی ترسیم می‌کند که اصلاً جایی برای تکراری بودن باقی نمی‌ماند. بعید می‌دانم کتابی از امیلی هنری بخوانید و در طول داستان بارها و بارها از دهنتان نگذرد که «من



مهدی جای بخش

وکیل پایه یک دادگستری

رمان بیگانه اثر آلبر کامو، با نگاهی موشکافانه به مفاهیم فلسفی، اخلاقی و اجتماعی، بستری منحصر به فرد برای تحلیل‌های حقوقی هم فراهم می‌آورد. این مقاله با تمرکز بر روند رسیدگی قضایی به شخصیت اصلی داستان، موزسو- که مرتکب قتل شده- به بررسی چالش‌ها و کاستی‌های نظام عدالت کیفری می‌پردازد. در این راستا، مفاهیمی چون حق دفاع، نقش وکیل، تأثیر شخصیت متهم، رفتار متعارف، راست‌گویی و... در پرتو عناصر روایی رمان تحلیل شده‌اند. مقاله قصد ندارد جریان محاکمه موزسو را تحلیل کند؛ بلکه هدف از این مقاله صرفاً بیان تردیدهایی در خصوص برخی از مفاهیم حقوقی است که در سیستم بیگانه می‌توان آنها را به چالش کشید.

راست‌گویی

در گفت‌وگوی موزسو و وکیلش در اولین دیدار در زندان، موزسو در مورد وکیلش می‌گوید: «... فکری کرد و پرسید آیا می‌تواند بگوید که آن روز من بر احساس‌های طبیعی‌م مسلط شده بودم. گفتم نه، چون دروغ است. به طرز غریبی نگاه کردم. اگر بیک خرده حاش را به هم می‌زدم...» (ص ۹۱) راستی و راست‌گویی بی شک ارزش است؛ اما پذیرفتن سخن راست تاب می‌خواهد. موزسو در جریان رسیدگی به اتهامش همواره در چالش راست‌گویی قرار گرفته است. او بارها می‌توانست دروغی را به راست تبدیل کند یا به قتل، درآورده و بیشکش کند تا وضعیت پرورده‌اش بهبود یابد؛ اما چنین نکرد. وی همواره از ابراز ندامت خودداری کرد و این‌گونه بود که دادستان در دادگاه این امر را دلیل سیاهی قلب و روح موزسو بیان نمود... پایداری موزسو در راست‌گویی اگرچه در نگاه شخص متعارف تنه می‌زد به حماقت؛ ولی موجب تجلی ارزش راستی می‌شد، چراکه وی دروغی را راسته نکرده و هم‌رنگ جماعت نشده بود.

شخص متعارف

در دیدار اول موزسو با وکیلش در زندان: «... بازسان پی برده‌اند که من در روز دفن مامان بی احساس‌نشان داده بودم وکیل‌م گفتم: می‌فهمید که، من یک خرده ناراحت می‌شوم که این سوال را ازتان می‌پرسم؛ اما خیلی مهم است. اگر هیچ جوابی پیدا نکنم، دلیل محکمی بر پیگرد می‌شود...» (ص ۹۰) رفتار نامتعارف داشتن، اگرچه ممکن است قابل دفاع نباشد؛ ولی لزوماً به معنای مجرم بودن نیست؛ اما در بیگانه مبنای مجرمیت موزسو بود. دادستان و هیئت منصفه، موزسو را به دلیل رفتار نامتعارف در مورد مادرش مجرم دانستند بدون اینکه به ارکان جرم توجه نمایند. رفتار شخص متعارف یک شاخص در رسیدگی قضایی است و چنین رفتاری همواره قابل دفاع و توجیه می‌نماید. به نظر می‌رسد هیئت منصفه و قاضی نیز شخص متعارف را نمایندگی می‌نمایند. هم‌رو سوبه این دلیل محکوم شد که رفتارش متعارف نمی‌نمود. وقتی در شناسایی

armanmeli.ir

مونا اختیاری در گفت‌وگو با «آرمان ملی»؛

آدم‌های خندان و شوخ طبع دوست‌داشتنی‌ترند

❖ **ماجرای جالب دافنه:** معمولی اما خیره‌کننده



این آدم را دیده‌ام...». «من این لحظه را تجربه کرده‌ام...».

❖ **به داستان برگردیم، درباره «ماجرای جالب دافنه» و موضوع آن بگویید.**

تصور کنید دو هفته بعد از عروسی، نامزد شما از جشن پایان مجردی‌اش برگردد و بگوید عاشق بهترین دوست دوران کودکی‌اش است. همان کسی که در طول دوران آشنایی و نامزدی‌تان بارها و بارها به شما اطمینان داده شده بود که مثل خواهرش می‌ماند. این شوکی است که بر سر دافنه آوار می‌شود. او فقط یک هفته فرصت دارد تا خانه را خالی کند، چون تا آن موقع نامزد سابقش با عشق جدیدش از سفرشان به خانه برمی‌گردد و مجبوره می‌شود با مایلز، دوست سابق عشق جدید نامزد سابقش، هم‌خانه شود. این شروع ماجرای بسیار جذاب دافنه است.

❖ **با توجه به اینکه شوخ طبعی یکی از شاخصه‌های اغلب داستان‌های هنری به شمار می‌آید، درباره طنز و نگاه شوخ طبعانه در شخصیت پردازی و چگونگی اثرگذاری آن در شکل‌گیری روابط شخصیت‌ها در این اثر توضیح دهید.**

این کتاب طنز ظریف و لطیفی دارد که غالباً از تقابل این دو شخصیت کاملاً متفاوت به وجود می‌آید. همانطور که شما فرمودید، این یکی از ویژگی‌های قلم امیلی هنری است. در هر کدام از آثارش یک مفهوم عمیق انسانی را هدف می‌گیرد، اما این کار را با طنز ظریف و به جایی تلطیف می‌کند که در عین افزایش تأثیرگذاری، جذابیت روایتش را صدچندان می‌کند. آدم‌های خندان و شوخ طبع دوست‌داشتنی‌ترند. در عین اینکه من



اصیل بیگانه

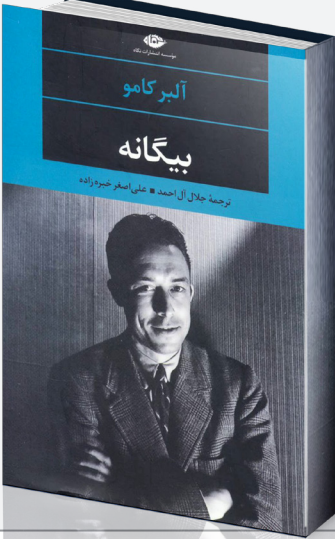
جرم و مجازات نباید حتی قوانین را، تفسیر موسع نمود، چگونه می‌توان رفتار انسان متعارف را تا حدی تفسیر موسع نماییم که زاری نکردن در زمان فوت مادر را دلیل بر قاتل عمدی بودن متهم بدانیم. به تعبیر دیگر گویی که بی‌احساس و بی‌محبت بودن، معیار استحقاق اعمال مجازات است و ما به‌اشتباه سوءنیت مجرمانه را به‌عنوان رکن معنوی جرم، جست‌وجو می‌کنیم.

شخصیت

«... در طی نطق‌های دادستان و وکیل‌م، می‌شود گفت که خیلی درباره من حرف زده شد و شاید درباره من بیشتر از جرم...» (ص ۱۲۲). موزسو مقرر به قتل بوده است؛ ولی مگر نباید انگیزه و احتمال اصلاح‌پذیری وی هم مورد کنکاش قرار می‌گرفت. در جریان رسیدگی به اتهام موزسو زاری در مورد احساسش نسبت به مادرش بارها پرسش شد؛ ولی در مورد انگیزه وی از قتل خبر. بارها جزئیات روز تدفین مادر موزسو مورد بررسی قرار گرفت و حتی شهود ناظر بر آن روز، به دادگاه احضار شدند؛ ولی صحنه جرم چندان تصویر نشد. بازپرس، دادستان، قاضی و احتمالاً هیئت منصفه، ارکان جرم را‌ها کرده و تمامی نگاه خود را بر احراز شخصیت موزسو متمرکز و آن ترسیم و محکوم کردند.

اصیل بیگانه

«... گاهی وسوسه می‌شدم دخالت کنم و آن وقت وکیل‌م بهم می‌گفت ساکت باشید، برای پرونده بهتر است. به نحوی این طور می‌نمود که دارن بدون مشارکت من به این پرونده رسیدگی می‌کنند...» (ص ۱۲۲) همه در حال رسیدگی به جرم و مجازات موزسو بودند؛ با این وجود او همان طوری که در جامعه بیگانه می‌نمود، در پرونده نیز بیگانه‌ای بود که باید سکوت می‌کرد تا وضعیت پرونده بدتر نشود و عجیب اینکه سکوتش نیز دلیل شد بر اینکه وی مجرمی است



سناریو جایگزین ادله

گفت‌وگوی موزسو و وکیل تسخیری وی در اولین دیدار: «... با الحاح تقریباً بدجنسانه گفت که در هر حال مدیر و کارکنان اسایشگاه را به شهادت خواهند خواست و این امکان دارد مرابه‌مخصه نا‌جوری بیندازد. یادآور شدم که این قضیه دخلی به پرونده‌ام ندارد، اما او فقط جواب داد که پیداست هرگز سورو کارم با قانون نیفتاده...» (ص ۹۱) اثبات جرم مستلزم اثبات وجود ارکان آن است و در میان ارکان جرم، یانری از پیش فرض ذهنی و سناریو احتمالی مورد نظر قاضی نیست؛ اما وی به وقتی که قاضی سناریو

ادبیات

می‌کند. مخاطبین نزدیک‌تر من می‌دانند که تعصب من روی این کتاب کمتر از کتاب «صدای آرچر» نیست.

❖ **«ماجرای جالب دافنه» چه پیامی برای مخاطبانش دارد؟**
قرار نیست زندگی همیشه مطابق برنامه‌های ما پیش برود و این حقیقت با وجود تمام درد و غذایی که می‌تواند با خود داشته باشد، الزاماً چیز بدی نیست. گاهی تصویری که از خود داریم و آمال و آرزوهایی که برای آینده در سری می‌پروانیم صرفاً تلفیق تروما‌های گذشته و غریبگی ما با خود است. حالا اگر آن قدر خوش شانس باشیم که از موقعیتی سدریاباوریم که مجبور شویم با خود واقعی‌مان و تأثیر ترس و زخم‌های گذشته در انتخاب‌هایمان روبه‌رو شویم و نسبت به چیزی که حقیقتاً دنبالش هستیم به آگاهی برسیم، ممکن است شگفت‌زده بمانیم که چقدر راه را اشتباه رفته بودیم. تصور غلطی از خوشبختی در ذهن داریم و وقتی به آن می‌رسیم می‌بینیم هیچ اثری از آن رضایت‌خاطری که قرار بود با خوشبختی از راه برسد، نیست. خیلی وقت‌ها راه را اشتباه می‌رویم و باید خیلی خوش شانس باشیم که حادثه‌ای ما را به خودمان باگرداند.

فرایند ترجمه این اثر به چه صورت بوده است؟

این کتاب را یک‌روزه خواندم و هنوز تمام نشده غرق آن شور و هیجانی بودم که بعد از خواندن یک کتاب عالی تجربه می‌کنید. آن غلیان احساسی که باعث می‌شود بخواهید برای همه تعریفش کنید و اصرار داشته باشید که آن را بخوانند. برابم مهم بود که همه این قصه را بشنوند و گوشه‌ای از خود را در آن پیدا کنند. پس کتاب را برای مسئول مترجمین آموت فرستادم. ایشان تأیید کردند و کار شروع شد. بعد هم که خیلی زود با اختلاف رای بسیار زیادی محبوب‌ترین کتاب سایت گودزی‌رشد و تأیث کرد که شور و هیجان من بی‌راه نبوده است.

❖ **با توجه به سابقه شما در فضای ترجمه ادبی، به نظر شما اصلی‌ترین چالش‌هایی که مترجمان امروز‌مان با آن مواجه‌اند، چیست؟**

خب، مطمئناً ترجمه هم مثل هر حرفه دیگری چالش‌های گوناگون خود را دارد، اما برای خود من مواجهه با دو مسئله سخت‌تر از موضوعات دیگر است. اولین چالشی که هیچ‌وقت برای عادی نمی‌شود مغفوله در ناک سانسور است که کتاب را زخمی می‌کند، مثل تیشه به جانم می‌نشیند و در دش هیچ‌وقت برابم عادی نمی‌شود. مسئله دیگر عدم حمایت درست و سازمان‌یافته از ناشران و مترجمین است. کافی است کتاب شما دیده شود، به راحتی قاچاقی چاپش می‌کنند و نصف قیمت می‌فروشند. یا اگر بخواهند خیلی اخلاق مدار باشند، با کمی دخل و تصرف به اسم متفاوتی چاپش می‌کنند. منصفانه نیست، اما هیچ سازوکاری وجود ندارد که بان آن مقابله کند.

در پایان خبری برای مخاطباتنان دارید؟

فقط می‌توانم بگویم اتفاقات خوبی در پیش است و امیدوارم همانقدر که برای من هیجان‌انگیز است، برای دوستان عزیزتی که می‌خوانند هم جذاب باشد.

و پیش فرض ذهنی خود را بطلان ناپذیر دانسته و مبنای مجرمیت بدانند که در این وضعیت هیچ سخن مخالفی درک و حتی شنیده نمی‌شود. اگرچه به‌زعم قاضی در این موارد، در بستر سناریوی منتخب، به ارکان جرم رسیده و نسبت به آن علم یافته است؛ اما چه‌بسا عشق و علاقه قاضی و یا دادستان به بیش فرض ذهنی خویش موجب شده هیچ سخن مخالف آن را نپذیرزند و افراط در این امر نتیجه‌ای جز اشتباه در قضاوت نخواهد داشت.

وکیل، تراژدی یا موهبت

همواره این پرسش در ذهنم وجود دارد که وکیل تسخیری در واقع وکیل مدافعی برای دفاع از حقوق متهم است و یا وکیل است جهت تشریک مسئولیت، به این معنا که قاضی، وی را به پرونده دعوت می‌کند تا شاید دست‌کم برای قناعت و جدان خویش، در تصمیم خود شریکی داشته باشد. در جریان رسیدگی وکیل موزسو به وی توجه کافی را نداشته و حتی از همدلی با او خودداری و یابدان بی‌توجه بوده است. مقصود از همدلی، حق و امید واهی دادن نیست؛ بلکه بیان حقیقت است با بیشترین احساس همدلی. وقتی وکیل موزسو و ا‌ت‌رک می‌نماید موزسو می‌گوید «... با قیافه گم‌ری رفت. میل داشتم نگهش دارم، برایش توضیح بدهم که همدلیش را می‌خواهم، نه به خاطر اینکه بهتر از من دفاع کند، بلکه، اگر بشود گفت، به طور طبیعی...» (ص ۹۱)

رسانه

بی‌توجهی و توجه بی‌موقع و بی‌قاعده، هر دو، مجرم تحویل جامعه می‌دهند. بی‌توجهی جامعه به شهروندان و مشکلات ایشان همواره یکی از عللی است که اشخاص به‌سوی جرم می‌روند و جالب اینکه در این هنگام جامعه چنان به قضاوت شهروند خود می‌پردازد که گویی هر آنچه می‌توانسته برای وی کرده و از او چنین انتظاری نداشته است... «... از آن همه جمعیت در تالا خفه، کمی هم گیج و منگ بودم... به گمانم اول ملفت نشدم که جماعت همه هول می‌زنند ببینندم. معمولاً مردم اعتنایی به شخص من نمی‌کردند. به ژاندارنم فقط قندر شلوغ است جواب داد که علتش روزنامه‌ها هستند...» (ص ۱۰۸)

سخن پایانی

قوانین و مقررات وضع می‌شوند تا روابط موجود در جامعه را سامان دهی نمایند و از جامعه مراقبت شود. برای اجرا و نظارت بر اجرای قوانین نیز قوانین و مقررات دیگر وضع می‌شود. چه بسیار اشخاص مرتبط با حقوق، مانند قاضی و وکیل، هر یک به‌زعم خویش عدالت را می‌یابند و بر اساس عدالت شخصی خویش تصمیم می‌گیرند. اشتباه قضایی امری نکوهیده است و سیستم قضایی باید پیام‌دان را بپذیرد؛ اما حق است اگر در مواردی مانند سرنوشت موزسو، وکیل و رسانه راه‌م سرزنش کنیم که این تعهد بنیادین خود روگردان بودند به هزاران دلیل. البته که نمی‌توان از نقش پررنگ دادستان در سرنوشت موزسو به راحتی گذشت.